

# **Analysis of the Understanding of the Girls of Isfahan Health House from the Fragility of Femininity Identity**

*Zahra Abyar<sup>\*1</sup>*

*Shahla Abyar<sup>2</sup>*

*1. PhD in Religious Studies, Researcher and Lecturer, Isfahan University of Medical Sciences (Corresponding Author) Email: Abyar.z114@gmail.com*

*2. PhD of theology, researcher and secretary of education in Isfahan province*

*Email: Shabyar96@gmail.com*

## **Abstract**

One of the social harms that has seriously challenged families is the presence of vulnerable girls who are kept in health homes due to lack of family support. Recovering and preventing the fragility of the feminine identity of these people is one of the main concerns of these centers; Centers that cover girls at risk of social harm and lack family and social support, and provide services that provide them with economic and social independence and empowerment so that they do not face more serious harm again. The aim of this study is to answer the question of what factors have influenced the decline of femininity identity of girls in health centers, Has taken place. The approach of this research is qualitative and phenomenological method has been used to investigate this issue. Semi-structured interviews were conducted with 8 girls and women of health centers in Isfahan who were selected by purposive sampling to collect research data. Data analysis shows "packaged stereotypes" with interpretive codes of retrospect, generational dating, environmental gender orientation, monogamous punishments, as well as explanatory code of "induced self-concept" with interpretive codes of personal isolation, lack of self-confidence, imitation of peers. , Immature arousal and the explanatory code of "self-interpreting beliefs" with interpretive codes of rotation in beliefs, determinism and religious inadequacy have played a decisive role in the fragility of the feminine identity of these people in the years of leaving home.

**Keywords:** Femininity identity, girls, health house, women, gender.

---

\*. Date of Reception: 2019/05/27 , Date of Acceptation: 2019/08/30

## واکاوی فهم دختران خانه سلامت شهر اصفهان

### از شکنندگی هویت زنانگی

زهرا آبیاری<sup>۱\*</sup>

شهلا آبیاری<sup>۲</sup>

۱. دکتری تخصصی دین پژوهی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه علوم پزشکی اصفهان (نویسنده مسئول)

Email: Abyar.z114@gmail.com

۲. دکتری تخصصی کلام، پژوهشگر و دبیر آموزش و پرورش استان اصفهان

Email: Shabyar96@gmail.com

### چکیده

از آسیب‌های اجتماعی که خانواده‌ها را با چالش جدی مواجه کرده، وجود دختران در معرض آسیب است که به علت فقدان حمایت خانوادگی، در خانه‌های سلامت نگهداری می‌شوند. بازیابی و جلوگیری از شکنندگی هویت زنانگی این افراد از دغدغه‌های اصلی این مراکز است؛ مراکزی که دختران در معرض آسیب اجتماعی و فاقد حمایت‌های خانوادگی و اجتماعی را زیرپوشش قرار داده و با ارائه خدماتی زمینه استقلال اقتصادی، اجتماعی و توانمندسازی آن‌ها را مهیا می‌کنند تا بار دیگر با آسیب‌های جدی‌تری مواجه نشوند. این پژوهش با هدف پاسخ به این سؤال است که چه عواملی بر افول هویت زنانگی دختران خانه‌های سلامت تأثیرگذار بوده، صورت پذیرفته است. رویکرد این پژوهش کیفی است و از روش پدیدارشناسی برای واکاوی این مسئله استفاده شده است. برای گردآوری داده‌های تحقیق با ۸ نفر از دختران و زنان خانه‌های سلامت شهر اصفهان که به روش نمونه‌گیری هدفمند گزینش شده‌اند، مصاحبه نیمه ساختارمند انجام شده است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد «کلیشه‌های بسته‌بندی شده»، با کدهای تفسیری معطوف بودن به گذشته، دیریابی نسلی، جنسیت محوری محیطی، تنبیه‌های تک جنسیتی، هم‌چنین کد تبیینی «خود پنداره القایی» با کدهای تفسیری انزوای شخصی، فقدان خودباوری، تقلیدپذیری از همسالان، هیجان خواهی نارس و کد تبیینی «خود تفسیری انگاره باورها» با کدهای تفسیری چرخش در باورمندی‌ها، جبرگرایی و نارسایی مذهبی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکنندگی هویت زنانگی این افراد در سال‌های ترک خانه داشته است.

کلیدواژه: هویت زنانگی، دختران، خانه سلامت، زنان، جنسیت.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۸

## طرح مسئله

زنانگی یا هویت جنسی زنانه مفهومی صرفاً زیست‌شناختی و روان‌شناختی نیست؛ اگرچه این مفهوم گستره زیادی دارد و ابعاد روانی و زیستی را نیز در بر دارد؛ اما امروزه مطالعات گسترده‌ای در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی حاکی از این است که این مفاهیم از محدوده زیستی خارج شده، در مسیر اجتماعی شدن و تحت تأثیر فرایند اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری منتقل می‌شود؛ از همین روست که تمرکز بر جنبه زیستی هویت زنانگی و مردانگی را به چالش می‌کشد و تصویرهای یکسان از مردانگی و زنانگی را تعمیم بخش نمی‌داند (کتاک، ۱۳۸۶، ص ۶۲) کسلر نیز معتقد است جنسیت به مثابه «جنبه‌های روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی مرد بودن و زن بودن انگاشته می‌شود» (کسلر و مک کنا، ۱۹۷۸، ص ۷) به عبارت دیگر جنسیت، نمود ویژگی‌های مردان و زنان در مواجهه با زندگی اجتماعی و فرهنگ از طریق اجتماعی شدن است. وی معتقد است تمایزات جنسی بر پایه هیچ ویژگی «عینی» نوع بشر بنا نشده است؛ بلکه برساخته‌های اجتماعی هستند (کسلر و مک کنا، ۱۹۷۸، ص ۷) دیدگاه‌های عمومی نسبت به زنانگی متأثر از متغیرهای زمینه اجتماعی است. آسیب‌های اجتماعی یکی از این متغیرهاست که سبب تغییر در برساخته زنانگی و یا مردانگی می‌شود. علت این امر این است که انسان‌ها همواره در دنیایی از واقعیت‌های اجتماعی به سر می‌برند. واقعیت‌هایی که شاید خود بنا بر موقعیت اجتماعی هیچ‌گاه در آن‌ها فرصت مشارکت نداشته است. این واقعیت‌های اجتماعی تحمیلی قادر به تولید معنا، ارزش‌ها و فرهنگ‌های حاکم اجتماعی هستند؛ طوری که عملکرد افراد، ذهنیت اجتماعی دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد (نرسیسانس، ۱۳۹۰، ص ۱۴۹)

فرار دختران و زنان از خانه و خانواده یکی از معضلات حاد اجتماعی است که نه تنها در جامعه ما، بلکه در همه جوامع وجود دارد. طوری که تخمین زده می‌شود هر سال بیش از یک میلیون جوان زیر ۱۸ سال از خانه می‌گریزند و یک میلیون نفر هم‌خانه را ترک می‌کنند یا از خانه بیرون رانده می‌شوند (معظمی، ۱۳۸۲، ص ۵) گریز از خانه معمولاً پس از یک دوره طولانی ناسازگاری و مشاجره در خانه اتفاق می‌افتد؛ از سوی دیگر، به‌طور تقریبی بیش از نیمی از فراری‌ها خانه دومشان یعنی خانه‌های گروهی، مکان‌های نگهداری و اصلاح یا هر جای دیگری به جز خانه اصلی‌شان را ترک می‌کنند (معظمی، ۱۳۸۲، ص ۵). برخی در مورد مفهوم فرار معتقدند اگر نوجوان حتی یک‌شب را در خارج از خانه خود ولو در خانه اقوام و یا پارک و... به سر ببرد، مفهوم واقعی فرار صدق می‌کند (رابینگتون و واینبرگ، ۱۳۸۳). بسیاری از دختران پس از فرار هرگز به خانه باز نمی‌گردند و دستگیر نمی‌شوند یا زمانی دستگیر می‌شوند که هم برای دختر هم برای خانواده و هم برای جامعه بسیار دیر است؛ به دلیل این‌که دختران به‌عنوان مادران نسل آینده نقش بسیار مهمی را در تأثیرگذاری و رفتار فرزندان خود دارند. فرار آن‌ها را نه به‌صرف ترک خانه یا نوعی عصیان و سرکشی، بلکه به‌عنوان نخستین گام به‌سوی انحراف و کج‌رفتاری و تأثیری که در سوء رفتارهای بزهکارانه آینده دارد باید مورد توجه قرار دهیم.

معضل گریز دختران از خانه و خانواده مشکلات عدیده‌ای را برای آن‌ها خانواده و جامعه ایجاد کرده است.

هرچند پسران نیز به نسبت دختران و شاید بیش از آنان از خانواده می‌گیرند؛ اما فرار دختران به علت قرار گرفتن آن در حالت و وضعیت خطرناک در خانواده‌ها و در بین مسئولین و صاحب‌نظران و افکار عمومی حساسیت و واکنش شدیدی را ایجاد می‌کند؛ از این رو، دختران بیش از پسران دستگیر و بازداشت می‌شوند. دختران گریزها، در صورت بازنگشتن سریع یا بازنگرداندن سریع آنان به دامان خانواده و رها شدن در اجتماع، در شرایط موجود جامعه ما، با مشکلات و مسائل بی‌شماری مواجه خواهند شد. این امر به دلیل عدم حمایت‌های قانونی و عدم امکان دستیابی به مکانی امن و یافتن شغل شرافتمندانه ضرورتی دوچندان دارد. این دختران در صورت بازگشت به خانه بیش از پسران قربانی تجاوزهای جنسی می‌شوند و برای گذراندن زندگی به کارهای غیر اخلاقی و مجرمانه دست می‌زنند و به افزون بر بزه دیدگی به‌عنوان منحرف و بزه‌کار از نظر خانواده و جامعه طرد می‌شوند.

هرچند تحقیقات نشان می‌دهد تعداد دختران فراری که مشکلات جدی آزارها و تجاوزات جنسی را در خانواده خود تجربه کرده‌اند؛ فراوان است، اما طرد و منزوی شدن آن‌ها سبب می‌شود که این گروه در مقابل جامعه به‌صورت متمایز قرار گیرند و برای رفع نیازهای طبیعی و مادی خویش پذیرای جامعه نباشند، به این ترتیب بازتوانی آنان از دست می‌رود و سرنوشتی نامعلوم در انتظارشان است (معظمی، ۱۳۸۲، ص ۷).

در نهایت با توجه به این‌که گریز از خانه به ندرت مشکل جوانان را حل می‌کند و غالباً نه تنها او را به خواسته‌ها و آرزوهایشان نمی‌رساند؛ بلکه آنچه را نیز داشته بر باد می‌دهد و با توجه به این‌که تباهی دختر عامل ناپایداری خانواده، یعنی رکن و پایه اساسی اجتماع است. از این رو؛ انجام دادن مطالعات علمی در ابعاد گوناگون ما را در یافتن راهی برای پیشگیری از این موضوع کمک خواهد کرد.

پژوهش‌های زیادی در مورد دختران فراری صورت گرفته است؛ از جمله: سحر جعفرزاده (۱۳۹۰)؛ مهدی مقیمی و لین مارتین (۱۳۸۸)؛ علی پاکیزه (۱۳۹۱)؛ حمیده فریدی (۱۳۸۳)؛ فریبا زمانی (۱۳۹۳)؛ محمدرضا ایروانی و جعفر ابراهیمی (۱۳۸۸)؛ علی هاشمیان فر و مهری سادات موسوی (۱۳۹۴). اگر تعداد پژوهش‌ها بیش از این است؛ ولی همه این تحقیقات علل و عوامل ترک خانه، آسیب‌شناسی فردی و یا اجتماعی این پدیده، پیامدها، سبک‌های فرزند پروری و... را مورد تحقیق قرار داده‌اند؛ ولی هویت زنانگی دختران خانه سلامت که به‌نوعی خانه را برای مدتی ترک کرده بودن، مورد مطالعه‌ای یافت نشد، از همین رو در این مقاله تلاش بر این است تا از طریق تجربه زیسته این افراد، عوامل مؤثر بر ضعف هویت زنانه واکاوی شود.

## چارچوب مفهومی

در مورد هویت زنانگی طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها و رویکردها وجود دارد. برخی با نگاه بیولوژیکی هویت زنانگی را تشریح می‌کنند؛ یعنی بر اساس این رویکرد عوامل بیولوژیکی موجب تفاوت‌هایی در جنسیت می‌شود؛ به نحوی که ویژگی‌هایی چون مراقبت، معلمی و حمایت از دیگران با جنس زن تناسب بیشتری دارد و عمق احساسات

در آنان بیش از مردان است (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۱۵) فروید نماینده این رویکرد معتقد است یادگیری نقش مهمی در درک تفاوت جنسی در کودکان دارد و بر اساس داشتن و یا نداشتن اندام جنسی مردانه قابل تفسیر است از همین رو دختران چون خود را فاقد این امتیاز می‌بینند دچار رنج شده، تلاش می‌کند با مادر که او هم فاقد وجوه مردانه است، نوعی همانندسازی می‌کند (لوگومبوگ، ۱۳۷۸، ص ۱۶)، اما بر خلاف نگاه روان‌شناسانه فروید، جامعه‌شناسان معتقدند هویت زنانه برساخته کنش متقابل است که اجتماع و فرهنگ هم در این امر دخیل است (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۱۵).

برخی دیگر بر مبنای کارکردگرایی تقسیم کار را در نقش جای جنسیتی دخیل می‌دانند؛ بدین صورت که برخی وظایف و نقش‌ها چون مادری، نگهداری، پرستاری برای زنان که توان جسمانی کارهای سخت را ندارند در جامعه ایجاد شده است (استفانی، ۱۳۸۰، ص ۷۴) این رویکرد معتقدند یکسانی کارکردها دو جنس، موجب مختل شدن زندگی شده، از این رو استواری اجتماع دچار ضعف خواهد شد (ریترز، ۱۳۸۲، ص ۴۶۷) میشل نیز درباره نقش‌های جنسیتی معتقد است زنان و مردان بر مشخصات کلیشه‌ای توافق دارند؛ لذا به زنان با نقش‌هایی کلیشه‌ای نگاه می‌شود و از مزایای کمتری نسبت به مردان برخوردارند (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۴۷). برخی دیگر معتقدند نقش‌ها تعریف صریحی نشده‌اند و دامنه متغیری دارند (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۱) به‌عنوان مثال فمینیسم‌ها معتقدند ویژگی‌ها و نقش‌های زنانگی از طریق جامعه‌پذیری از بدو تولد شروع و موجب رشد نایافتگی آنان می‌شود (هام، ۱۳۸۲، ص ۷۶).

از نظر کسانی چون گافمن جنسیت امری طبیعی نیست؛ یعنی زن و مرد برای مرد و زن بودن مستلزم یادگیری رفتارهای زنانه و مردانه‌اند و در زندگی روزمره آن را بروز می‌دهند (ریترز، ۱۳۸۲، ص ۳۷۷) این جنسیت از طریق تعامل برساخته می‌شود. در پیوستار تعاملات است که نحوه رفتار زنان و مردان تابعی از کلیشه‌های از قبل مشخص شده است (هولمز، ۱۳۸۶، ص ۷۹) در نگاه بورديو نیز ضمن اشاره به تقابل‌های دوگانه رفتاری دو جنس، معتقد است این تقابل‌ها موجب نظم دهی به امور دو جنس می‌شود و زنان را در مسیر تابعیت و مردان را افرادی مقابله‌ای نگه می‌دارد. وی هم‌چنین معتقد است در طول تاریخ همیشه کارهای سخت و مهم به جنس مرد و کارهای کم ارزش و سبک به جنس زن سپرده شده است؛ از این رو مردان بیشتر در اجتماع حاضر شدند و زنان به مکان‌های خصوصی‌تر محدود شدند (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۵) فوکو هم معتقد است کاربرد زبان یا گفتمان همواره با قدرت همراه است و قواعد گفتمانی با تشکیل گفتمانی بسته به شرایط اجتماعی و تاریخی تحت تأثیر قدرت و یا قدرت‌های مسلط تغییر می‌کند.

فوکو تأکید می‌کند درون گفتمان‌های خودی یک رشته مکانیزم‌هایی به‌عنوان ابزارهای کنترل میل و قدرت استفاده می‌شود که دسته‌بندی با سامان دهی و تقسیم و توزیع را تسهیل می‌کنند (هال، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴).

گیدنز معتقد است به علت تغییرات و فرایند جهانی شدن، در فرهنگ‌ها و جوامع سنتی، پیوندها در زندگی

خانوادگی بیشتر به دلیل اقتصادی و گاه سیاسی صورت پذیرفته بود، اما امروزه الگوهای سنتی خانواده در حال بازاندیشی (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۵-۱۷۴) و تغییر شکل است و این امر بر همه جهان نیز اثر گذاشته است. دلوز و گاتاری در مقام متفکران پساساختارگرا، با بهره‌گیری از دو استعاره ریزوم<sup>۱</sup> و درخت<sup>۲</sup>، جهت نقد فلسفه وحدت‌گرای غرب و ایجاد هستی‌شناسی ریزومی سخن گفته‌اند که برخی آن را در راستای چشم‌اندازی زنانه تفسیر کرده‌اند.

در کاربرد دلوز و گاتاری این اصطلاح، مفهومی است که فرایندی از اندیشه شبکه‌های نسبی و متقاطع را طرح ریزی می‌کند و راهی است برای بودن بدون پیگیری ساختار یک طرح و نقشه به‌عنوان جوهری ثابت (Colman, 2005, p231). وی این اصطلاح را در تفسیر هنر به کار برده است (Deleuze & Guattari, 1987, p163) و با سرباززدن از پذیرش هرگونه ساختار بسته در ارجاعش به زندگی مفهوم «کل گشوده» را مطرح می‌کند و هستی‌شناسی خود را بر اساس همین گشودگی بنا می‌کند. او حیات را در خلاقیت و گشودگی‌اش می‌فهمد. حیات از نظر او چیزی جز تفاوت نیست «می‌توان حیات را به‌مثابه تفاوت شهود کرد نه حیات به‌عنوان چیزی که بعد تغییر می‌کند و متفاوت می‌شود، بلکه حیات به‌مثابه قدرت تفاوت داشتن» (Colebrook, 2006, p1) رزی براید وتی، در تفسیر این ایده دلوز معتقد است در تفسیر زنانگی و مردانگی باید گفت که زنان همچون ریزوم‌ها در حاشیه و میانه گفتمان مسلط مردانه قرار دارند؛ از همین رو در گریز از مرکز می‌کوشند. زن شدن جنسیت را از بند مردانگی رها و آن را از انحصار یک جنس خارج می‌کند. زن شدن بر خلاف مرد بودن است. مرد شدن نداریم زیرا مردانگی تمایل دارد همه چیز را تحت قاعده‌ای مشخص درآورد.

مردانگی یعنی یک نحوه از بودن، حال آن‌که زنانگی یعنی شدن‌های مختلف و گریز از بودن. مرد بودن وحدت‌گرا، ولی زن شدن تکثرگراست. زن شدن، سبب زایش ریزوم‌ها می‌شود و شبکه‌ای ناهمگون، غیر سلسله‌مراتبی، سیال و در عین حال مرتبط و سازگار ایجاد می‌کند (Deleuze, 1978, p27) در این اصطلاح دلوز «زن شدن» معنای برتری مرد بر زن نهفته نیست؛ در واقع، زن حصار می‌سازد و مرد نمی‌بیند؛ ولی می‌خواهد باید و نبایدهای ساختگی ذهن اکثریت اجتماعی را از بین ببرد و با او به‌عنوان انسانی آزاد رفتار شود. به نظر می‌رسد اندیشه زن شدن پاسخی تاریخی و اجتماعی به اندیشه در زمانی عقب‌نگه داشتن زن در میان فرهنگ‌های مختلف باشد اگرچه این نظر دلوز نیست، بلکه توجه وی به زن در اکنون تاریخ است به‌گونه‌ای که زن در شرایط اجتماعی و فرهنگی هویت تازه‌ای یافته است که جامعه متکثر در اندیشه تقلیل جایگاه زن باید به آن روی آورد.

در متون اسلامی اگرچه به‌صورت مستقیم و به صراحت به هویت جنسیتی پرداخته نشده، اما با تأمل در مجموعه احکام و توصیه‌های دینی نگرش‌ها و رویکردهایی به این بحث به دست می‌آید. علامه طباطبایی در ذیل

1. Rhizme

2. Root

آیاتی از سوره نساء (آیات ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۳۴) و هم‌چنین آیات ۲۸۲ بقره، دیدگاه خاصی درباره جنسیت اتخاذ کرده، با تبیینی کلامی، زن و مرد را در انسانیت و ارزشمندی، برابر و مکمل می‌داند و معتقد است ویژگی‌های خاص هر یک، ناشی از تفاوت‌های تکوینی است (طباطبایی، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۲۳۷) اما جوادی آملی با نگاهی فلسفی و در پرتو مبانی حکمت متعالیه، تفاوت‌های جنسیتی را به جسم محدود می‌داند و معتقد است با توجه به این‌که حقیقت انسان را روح مجرد تشکیل می‌دهد، جنسیت در سیر تطور روح مجرد، وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۷۰-۷۸).

بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد جنسیت حاکی از این است که نمی‌توان زنانگی و هویت زنانه را امری ثابت دانست، بلکه این هویت برساخته‌ای اجتماعی است که رویکردها و دیدگاه‌های مختلفی را سبب شده است؛ از این رو در این پژوهش متناسب با کدهای به دست آمده از چارچوب مفهومی استفاده می‌شود.

## روش پژوهش

در این مطالعه از شیوه پدیدارشناسی<sup>۱</sup> که از جمله انواع روش‌های کیفی است (ایمان، ۱۳۹۴، ص ۶) استفاده شده است. در این روش محقق درصدد است تا عوامل مهم بر هویت زنانه کسانی را که به‌نوعی مدتی را در خانه سلامت سپری کرده‌اند، با حجم نمونه ۸ نفر - چنانچه حد معمول این روش هاست - (محمدپور، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۷) بررسی کند که آنان هویت زنانه خود را برساخته نموده‌اند.

نکته مهم در فرایند دستیابی به داده‌ها این است که محقق بیشتر داده‌ها را از طریق مشاهده مشارکتی به دست آورده است. نظر به این‌که «تحقیق پدیدارشناسانه به تفهیم ذات‌ها و ماهیت‌ها معطوف است نه تبیین متغیرها و روابط علی بین آن‌ها، این نوع تبیین بر پیش فرض وجود اختلال در واقعیت‌ها یا نیاز به اصلاح آن‌ها استوار نبوده، می‌تواند به هر نوع تجربه‌ای پردازد» (محمدپور، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۷) مهم‌ترین تکنیک تحلیل داده در این روش، عبارت‌اند از: روش هفت مرحله‌ای کلایزی (۱۹۷۸)، پاترسون و ژراد (۱۹۷۶)، وان کام (۱۹۸۵)، جورجی (۱۹۸۴) و استروبرت (۱۹۹۹) است (محمدپور، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۷). باوجود اختلاف همه این تکنیک‌ها در مراحل، نوعی همگرایی مشابهی جهت تبیین تحقیق یافت می‌شود. محقق در این مقاله، نظر به این‌که پارادایم تفسیری را پیش رو دارد، از تکنیک هفت مرحله‌ای کلایزی با ابزار مطالعه و شیوه گردآوری داده‌ها به‌صورت مشاهده مشارکتی و مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته (محمدپور، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۰۷) بهره برده است. بدین‌جهت، با روش نمونه‌گیری هدفمند یا معیارمحور از نوع شدت یا حاد در کنار روش گلوله برفی برای شناسایی کسانی که به‌نوعی به خانه سلامت مراجعه داشتند، استفاده شد.

1. phenomenology

نحوه استخراج کدها بدین صورت بود که ابتدا متن به دست آمده از مصاحبه‌ها با دقت مورد مطالعه قرار گرفت تا محقق بتواند فهم کامل و جامعی از تجارب و احساسات و اظهارات کنشگران جوان در پدیده مورد مطالعه به دست آورد. در مرحله دوم، جملات و واحدهای معنادار مرتبط با هویت زنانه، استخراج شد. در سومین گام، تلاش شد تا معانی هر واحد معنایی مقوله‌بندی شود. در مورد قابلیت اعتماد این پژوهش از شیوه‌های سه سویه سازی چون مشاهده مشارکتی، گفتگوهای فردی و پژوهش‌های همسو مدد گرفته شد.

قابلیت اطمینان سخنان و مصاحبه‌ها نیز از طریق ارجاع داده‌ها به اساتید در زمینه مورد تخصص انجام گرفته است؛ بنابراین متن داده‌های مکتوب، پس از خوانش های مکرر مقوله‌بندی شد. پس از دسته‌بندی و تلفیق کدهای تکراری، با تشکیل دسته‌های جدید ۳۲۸ کد توصیفی<sup>۱</sup> استخراج شد. سپس همه این کدها در قالب یک توصیف بسیار مفصل از پدیده مورد مطالعه، تحت کدهای تفسیری<sup>۲</sup> گردآوری شد. کدهای تفسیری شامل معانی است که به کدهای توصیفی داده می‌شود. در این مرحله ۲۹ زیر کد تفسیری حاصل شد که پس از تلفیق آن‌ها ۱۱ کد تفسیری به دست آمد. در آخرین مرحله، کدهای تفسیری به ۳ کد تبیینی<sup>۳</sup> تقلیل یافت.

## معرفی مشارکت کنندگان

همان‌طور که گذشت، یافته‌های این مطالعه، حاصل مصاحبه عمیق پدیدارشناختی نیمه ساخت یافته با ۸ نفر از دخترانی بود که در سابقه زندگی نوجوانی خود خانه را ترک کرده بودند و قبل از این‌که دچار آسیب‌های خاصی شوند مسیری به سمت خانه‌های سلامت پیدا کرده بودند. اگرچه دستیابی به این افراد به‌صورت رسمی سازو کار خاص خود را دارد و بسیار دشوار است، ولی محقق به‌صورت غیر رسمی به‌صورت یک فرد دچار آسیب در میان این افراد مدتی به سر برده است و توانست در یک زنجیره گوله برفی به این نمونه دسترسی پیدا کند. وجه مشترک همه این افراد در این بود که بعد از گذشت چندین سال از تجربه ترک خانه، نسبت به نقش‌های زنانگی دچار آسیب‌هایی شده بودند؛ از این‌رو این امر، محقق را بر آن داشت تا عوامل مؤثر بر آن را از طریق شنیدن تجربه زیسته این دختران واکاوی کند.

1. Descriptive cod

2. Interpretive cods

3. Explanator cod



### معرفی مشارکت‌کنندگان بر اساس ویژگی‌های سنی، تحصیلی و نوع نمونه‌گیری

ردیف	نام مستعار	سن	تحصیلات	نوع نمونه بر اساس راهبرد نمونه‌گیری
۱	نوشیا	۱۸	دیپلم	حاد
۲	مینا	۲۱	دانشجو	نوعی
۳	سودا	۲۱	فوق دیپلم	گلوله برفی
۴	مریم	۲۲	دانشجو	نوعی
۵	نازنین	۱۹	دیپلم	نوعی
۶	نیلوفر	۱۶	سیکل	منحرف
۷	آذر	۲۵	دانشجو (ترک تحصیل)	گلوله برفی
۸	مهتاب	۱۶	محصل	گلوله برفی

### تحلیل یافته‌ها

تجزیه و تحلیل داده‌های ضمن مشاهده مشارکتی محقق در فرایند چند مورد از این کنشگران، از میان ۳۲۸ کد توصیفی، سه کد تبیینی با وجود ۱۱ کد تفسیری را نشان داد که چگونه دختران جوان از طریق آن‌ها، تجربیات خود را از عوامل تضعیف‌کننده و شکننده زنانگی‌شان بیان کردند.

### کلیشه‌های بسته‌بندی شده

این کد تبیینی دربردارنده سه کد تفسیری «معطوف بودن به گذشته»، «دیریابی نسلی»، «جنسیت محوری محیطی»، «تنبیه‌های تک جنسیتی» است که از تجربه زیسته کنشگران به دست آمده است. منظور از کلیشه‌های بسته‌بندی شده، آن دسته از قالب‌های ذهنی مشخصی است که در ساختار خانواده و جامعه در یک توالی نسلی منتقل شده است. به گونه‌ای که رعایت آنان ارزش‌هایی هماهنگ به هنجارهای تعریف شده محسوب می‌شود به تعبیری «درهم تنیدگی ساختار و عاملیت»، سبب هماهنگی با این ساختار می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۲، ص ۷۰۲). حال با توجه به این امر، می‌توان گفت کنشگرانی که از تجربه زیسته خود سخن می‌گفتند به نوعی معترض این ساختارهای کلیشه‌ای بودند.

«جنسیت محوری محیطی» یکی از این کلیشه‌هاست که نوشیا ۱۸ ساله در مورد آن می‌گوید: «همش میگن دخترا نباید تا دیر وقت بیرون باشن، برا همین حرفای سنتی هست که مدام تو خونه منو اذیت می‌کردن؛ آگه دیر می‌آومدن دردرس می‌شد» یا نیلوفر ۱۶ ساله برخوردهای خانواده را این گونه بیان می‌کند: «هی به پا داشتیم نکنه مثلاً منو گرگ بخوره».

خانواده اعم از این‌که به کشوری توسعه یافته یا در حال توسعه تعلق داشته باشد یا نه بهترین عامل انتقال تبعیض جنسیتی است. انتظارات والدین و نحوه رفتار آنان با فرزندان و اعمال جنسیت علاوه بر کلیشه‌های تبعیض‌آمیز مذکور برخوردارهای تبعیض‌آمیز پدر و مادر نسبت به فرزندان موجب آسیب زدن به دختران بیش از پسران می‌شود (میشل، ۱۳۷۶، ص ۳۴ ۳۳ و ۳۷) مینا ۲۱ ساله این رفتار خانواده را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «آگه داداشم تا دیر وقت با دوستاش بیرون بود طوری نبود؛ به من که می‌رسید دیگه قیامت می‌شد؛ این‌که تو دختری، دختر نباید اینکارا رو بکنه، دختر زشته بره بیرون با دوستاش...» این نوع نگاه تبعیضی نه تنها در نوع جنسیت می‌توان موجب بروز رفتارهای مجرمانه شود؛ بلکه در یک جنس نیز موجب خشم و ناهنجاری را فراهم می‌کند.

همان‌طور که آذر، عدم آزادی خود در رفت و آمد را با خشم و بغضی سنگین از خواهرش بیان می‌کند و می‌گوید: «اصلاً کلاً به وضعی بود... خواهر بزرگترم چون بیشتر از من درس خونده بود با این‌که سنش فقط چند سال از من بزرگ‌تر بود، هر جا دلش می‌خواست میتونست بره ولی به من که می‌رسیدند همه میشیدن پلیس». باز او می‌گوید: «بین من و خواهرم و برادرم خیلی فرق بود اونا آزاد بودند و من نه من هر کاری می‌کردم چون آخری بودم همه می‌خواستن برام تصمیم بگیرن؛ ولی اونا هر چه دلشون می‌خواست می‌کردن».

نازنین ۱۹ ساله می‌گوید: «هیچ وقت نمیداشتن دوستامو بیارم خونه، ولی داداشم هم راحت می‌رفت خونه دوستاش هم بعضی وقتا دوستاشو می‌آورد خونه» این نوع جنسیت محوری سبب می‌شود تا کنشگران جوان به وجود ساختارهای خانوادگی ولو صحیح اعتراض کنند؛ این امر نشان دهنده این است که زنان به احتمال بیش‌تر از مردان در کلی‌شاه‌های تعیین‌کننده فرهنگی تردید می‌کند.

تجربه‌های زندگی ممکن است برخی باورهای کلیشه‌ای را زیر سؤال ببرد. وقتی نوجوانان دختر در خانواده و جامعه با انتظاراتی منفی که نسبت به زنان داده می‌شود، مواجه می‌گردند این امر بررسی مجدد باورهای فرهنگی را در آنان سبب می‌شود (گولومبوک، ۱۳۸۴، ص ۴۴) به علت وجود همین تجارب است که نوجوان دیگری نتیجه نامناسبش را ذکر می‌کند و می‌گوید: «از همه مردا متنفرم هر چه دیدم بد بودن همش زور میگن فکر میکنن دنیا مال اوناس»؛ وی هم‌چنین فرار از جنسیت خواهی خود را نیز نتیجه همین محیط زن ستیز عنوان می‌کند آنجا که می‌گوید: «دختر بودن هیچ حسی خوبی نداره یا حداقل برا من نداشت».

باید توجه داشت، تفکرات جنسیتی منعکس‌کننده باورهای تعیین شده فرهنگی درباره جنسیت است. ممکن است تصور شود که به موازات نظرگاه‌های اجتماعی درباره مرد و زن، این قالب‌ها تغییر خواهند کرد؛ ولی تحقیقات مک بروم (McBroom, 1987) نشان می‌دهد این قالب‌ها در مردان تغییرات چندانی نداشته است (گولومبوک، ۱۳۸۴، ص ۴۴) اما زنان با تغییرات و تجارب شغلی و اجتماعی خواهان بارخوانی این قالب‌ها بودند؛ این امر در تجربه زیسته این دختران جوان مشهود است؛ بدین معنی که تضعیف هویت جنسی در آنان، بازتابی از این تغییرات و تجارب است.

تجربه دیگری که نوجوانان دختر آن را «معطوف بودن به گذشته» از سوی والدین قلمداد می‌کردند و حکایت

کلیشه جنسی بسته‌بندی شده‌ای می‌داد که باوجود تحولات فرهنگی، همچنان باثبات در سخنان این نوجوانان بیان می‌شد؛ مثلاً نوشیا اختصاص برخی بازی‌ها و سرگرمی‌ها به یک جنس را «گذشته پرستی» می‌داند و می‌گوید: «بابا تو گذشته خودش مونده و داره اونو می‌پرسته. به من حتی می‌گفت دخترا نباید دوچرخه سوار بشن، اینا مال پسران. اخه این حرفای قدیمی رو که می‌زد بیشتر تحریکم می‌کرد که برم دوچرخه سواری» یا همین نوجوان می‌گوید: «نه می‌ذاشتن مثل دخترای جوان بگردیم نه می‌ذاشتن تفریح تازه و رو مد داشته باشیم؛ مثلاً اسکیت چه اشکالی داشت که برا ما دخترا بد باشه؟»

همان‌طور که دلوز و گاتاری معتقدند در جامعه مردسالار با ادیبی شدن فرد در چهارچوب خانواده امیال وی سرکوب می‌شود. منظور از ادیبی شدن، تنها به رسمیت شناخته شدن جنس مذکر است. در این فرایند پدر و بعداً در جامعه، مرد محور اصلی هویت اجتماعی و جنسی قرار می‌گیرد و زنانگی به حاشیه رانده می‌شود (Deleuze, 1978, p28) بنابراین در اثر این چهارچوب معطوف به گذشته است که این دختران جوان نه تنها از هویت زنانه خودشان فاصله گرفته، می‌گوید: «اصلاً دلم نمی‌خواست به دختر باشم اونا هر چه خودشون می‌خواست بهم تحمیل می‌کردن. خب من دلم می‌خواست موهامو رنگ کنم می‌گفتن وقتی شوهر کردی... الان زشته»، بلکه جهت شکست و رها شدن و به تعبیر دلوز «زن شدن» در صدد برهم زدن ساختار ادیبی خانواده و درواقع، از مرکزیت انداختن مردانگی است به همین علت است که نیلوفر ۱۶ ساله می‌گوید: «این بابام به چیزایی رفته بود تو مغزش از قدیم نمی‌ذاشت من اون جوروی که دلم می‌خواست لباس بیوشم، نمی‌فهمید که منم آدمم».

«دیرپایی نسلی» در خانواده‌هایی که از عاملیت شدیدی جهت هماهنگی با ساختارهای ارزشی استفاده می‌کنند وجود دارد، همین امر سبب می‌شود که رابطه عاطفی میان این کنشگران و نهاد خانواده از بین برود. مهتاب ۱۶ ساله که در سن کم تجربه ترک خانه را دارد و الان بازخوانی آن تجربیات او را آزرده کرده، به نحوی که «نبودن» واژه‌ای بود که برای این تجربه بسیار تکرار می‌شد و می‌گفت: «چقدر بهشون نیاز داشتم ولی نبودن، هیچوقت برام والدین خوبی نبودن، اونا کجا و دنیای من کجا، هنوز داشتن تو دهه چهل فکر می‌کردن و من با نبودنشان زندگی می‌کردم». شکاف میان دختران جوان با خانواده در این تجربه نیز وجود دارد: «نمی‌شد یه ذره رو حرفش حرف بزنی نمی‌ذاشت نظر مو بگم، چرا خدا به این مادرا دختر میده دلم نمی‌خواست مثلش باشم اصلاً درکم نمی‌کردن که چی میگم و چی می‌خام...».

کنشگران هم‌چنین معتقدند تنبیه‌های تک جنسیتی آنان را وادار به رفتارهایی کرده که امروزشان را رقم زده است چیزی که می‌توان آن را «ساختار تنبیهی تک جنسی» نامید.

مهتاب ماجرای دوست شدنش را این‌گونه بیان می‌کند: «با شایان دوست بودم تو عروسی دختر خالم اتفاقی دیدمش. دو ماهی بود که بعضی شبا با هم حرف می‌زدیم ولی تا مامانم فهید به بابام گفت. اینقد منوزد که تمام بدنم سیاه شده بود» و یا سودا ۲۱ ساله نیز از دردهایش در این زمینه این‌گونه می‌گوید: «دست و پاهامو با زنجیر بسته بود مثل یه زندانی برام غذا می‌آوردن فقط دلم می‌خواست دستام رو باز می‌کردن تا خفشون کنم». خطاهای غیر قابل

بخشش در نظام تربیتی و جنسیتی سبب می‌شود تا این دختر جوان از هر نقش جنسیتی خود را رها ببیند: «هنوز هم وقتی به اون لحظاتی که برای اون فرار منو چند ماه تو زیرزمین زندانی کرده بود فکر می‌کنم از زمین و زمان متنفرم دلم نمی‌خواد مثل اونا بچه بزرگ کنم».

همان‌گونه که پسا‌ساختارگرایان معتقدند این دختران جوان خود را در حاشیه و میانه یک گفتمان مسلط مردانه می‌بینند به همین علت سعی در گریز از این مرکزیت را دارند (یعقوبی، ۱۳۹۳، ص ۸۰)؛ یعنی کنشگران تجربه حاشیه‌ای بودن را این‌گونه بروز می‌دادند: «آگه بیرون می‌رفتم این ما بودیم که باید حواسمونو جمع می‌کردیم تا مثلاً پسرا بهمون بد نگاه نکنن. مامانم می‌گفت دختر باید سنگین رنگین باشه. برا پسر کسی عیب نمیگیره برا دختر زشته».

رها شدن از ساختارهای بسته‌بندی شده سنتی از دید آنان، نوعی «شدن» را در هویت زنانه آنان نشان می‌داد از همین رو چنانچه دلوز معتقد است زنانی که زن بودن خود را «بسان قطب دیگر و حاشیه‌ای مردسالار» تصور می‌کنند دوست دارند زن شدن خود را تجربه کنند یعنی زیستن به‌گونه‌های متکثر (مسیب زاده، ۱۳۹۲، ص ۱) در همین راستا، نیلوفر از این‌که نظام خاص خانوادگی او را در رسیدن به عشقش محدود کرده، شاکی است و می‌گوید «بابام فکر می‌کرد داره بهم لطف میکنه می‌گفت دوستم دارم آخه یه پدر اینجوری میکنه نمیذاره من به اونی که دوستش دارم برسم برا همین تصمیم گرفتم ازشون دورشم و اونجوری که می‌خام زندگی کنم».

کیفیت رفتارهای زن و مرد امروز وابسته به فرهنگ محیط است. باید پذیرفت که تصویر زن و مرد در عصر ما نسبت به گذشته تغییر فاحشی کردند زن زدن ضعیف دیروز به زن فعال امروزی تبدیل شده است وضعیت و شرایط به‌گونه‌ای است که در جامعه ما دختران و جوان غالباً به این فکر پرورش می‌یابند که باید خود زندگی خویش را اداره کنند؛ از این‌رو در عرصه تحصیل و دانش و در هر زمینه‌ای که امکان و فرصت فعالیت وجود دارد دختران خوب می‌درخشند و در هر جا که مسئولیتی بر عهده آن‌ها گذاشته شود به‌خوبی از عهده آن‌ها بر آمده‌اند؛ اما بسیاری از تحولات کنونی بیش از آنچه رفت و عمیق باشد ظاهری است. هنوز هم نگرش مردان جامعه ما نگرش سنتی است.

سیمای زن امروزی از نظر پسران و مردان با سیمای زن سنتی تفاوتی نمی‌کند به همین دلیل، بسیاری از دختران به‌واسطه آزادی عمل پسران و محدودیت‌های خانوادگی و اجتماعی که بر دختران تحمیل می‌شود با لباس مبدل پسرانه در اجتماع ظاهر می‌شوند. «این‌که تو فرهنگ ما جا افتاده دختر یه کارایی برایش زشته من اینو نمی‌فهمم چرا برا پسر اشکال نداره؛ ولی من نباید موتور سوار می‌شدم این دیگه چه معنی داره».

به عقیده آنتونی استور، افرادی که به آن‌ها کم بها داده شده مورد و مورد تحقیق قرار گرفته‌اند نیاز مبرمی برای جبران این امر و اثبات و تأیید خود دارند و بر اساس آن رفتار خود دارند و زمانی که پرخاشگری آن سرکوب و سلب شود تبدیل به خشونت خطرناک می‌شود برعکس آن‌ها که با عشق پرورده پرورنده شده‌اند و مورد عشق بودند همان نیاز را دارند اما می‌تواند فردیت خود را با روش‌هایی که ضد اجتماعی ناست به اثبات برساند و خود را در مقام شایسته اجتماعی بیان کنند (استور، ۱۳۷۳، ص ۱۰)

## خودپنداره القایی

این کد تبیینی کدهای تفسیری «انزوآوری شخصی»، «فقدان خودباوری»، «تقلیدپذیری از همسالان»، «هیجان خواهی نارس» دربردارد. یکی از عواملی که زنانگی دختران جوان را تحت تأثیر قرار داده تجربیاتی است که حاکی از تنفرد این افراد و نوعی «انزوای شخصی» دارد؛ چنانچه نوشیا که تجربه ترک خانه را در سن زیر ۱۵ سال به صورت موقت داشته و در بار دوم برای مدت یک سال آن را تجربه کرده، می‌گوید: «هیچ وقت دوسم نداشتن، اینگاری من نبودم» به همین علت معتقد است «و قتایی که تنها بودم حالم بهتر بود تا وقتی می‌دیدمشون».

این تجربه در سخنان مینا ۲۱ ساله هم وجود داشت آنجا که می‌گفت: «حس تنفر داشتم دنیایی که خودم تو رویاها بهش فکر می‌کردم آرومم می‌کرد». دیگری هم می‌گفت: «از این‌که باشون برم جای بدی می‌اومد اصلاً آدم با اینا دلش نمی‌خواهد بهشتم بره»؛ حتی تنفر از همراهی با والدین به ایجاد حس تنفر به جنسیت خود این افراد هم می‌شد و به‌گونه‌ای که نیلوفر می‌گوید: «دلیم نمی‌خواست دختر باشم که همش تو سرم بززن، به خودکشی فکر می‌کردم تا نبینمشون». این نوع کنش‌ها برساخته تعاملاتی است که از طریق همجنسان خود در خودشان احساسا می‌کردند مانند این احساس که: «جغولی کردن کارش بود من معنی مادری رو نفهمیدم برای همین شبا خیلی دلم تنگ یه مادری میشه که نداشتمش»؛ از همین رو تنها گریز این دختران رها شدن بود تا بتوانند از حاشیه بودن به در متن بودن برسند؛ همان‌گونه که مریم می‌گوید: «پول نداشتم هیچی و هجی فقط به رفتن فکر می‌کردم که دورشم که دیگه هیچ وقت نبینمشون، هیچ وقت». فقدان ارتباط مناسب را کنشگر دیگری این‌گونه بیان می‌کند: «هیچ وقت رابطم با مامانم خوب نبود با بابامم تعریفی نداشتم اصن تا حالا با هم حرف مادر دختری نداشتم هر وقت هم می‌خواستم چیزی بگم دعواومون می‌شد».

وجود همین انزوای فردی است که موجب «فقدان خودباوری» در این کنشگران شده است. مهتاب این ضعف را در خود این‌گونه بیان می‌کند: «به درد کاری نمی‌خوردم، درس نخونده بودم برای همین کسی منو آدم حساب نمی‌کرد؛ ولی اون خواهرم چون درس خونده بود همه بهش توجه داشتند» و یا سودا هم چنین تجربه‌ای مشابه دارد: «روزی صد بار تو سرم می‌زدند که عرضه هیچ کاری نداری فلانی رو ببین دخترش مسابقه نقاشی اول شده تو فقط دنبال قر و فری». نازنین هم رفتارهای متذکرانه والدین با نگرشی جنسی شده را چنین بیان می‌کند آنچه بر عزت نفس او اثر زیادی داشته است: «از چپ و رأس بهت تذکر میدن هر کاری می‌خای بکنی برات نظر میدن اصن نمگن شاید خودش دلش چیز دیگه ای بخاد ولی داداشم با این‌که ازم کوچیک تر بود همه چی طبق میل اون بود» و یا ذکر این تجربه تلخ که با بغض بیان می‌شد: «می‌ترسیدم عصبانی بشه منم هر اتفاقی برام می‌افتاد بهشون نمی‌گفتم مثلاً یه بار که نبودن من حواسم نبود آب ریخت رو لپ تاپ داداشم به هییشکی نگفتم هم دعا و کتک بود و هم این‌که بازم دست و پا چلفتی من میشه سر زبونشون».

یکی دیگر از کدهای تفسیری مهم «تقلیدپذیری از همسالان» که این دختران در فرایند «زن شدن» و رها شدن

از نظام خانوادگی تجربه کرده‌اند. دختر و پسری که وارد سال‌های نوجوانی می‌شوند، مفهوم دوستی برایش تغییر کرده و جنبه شخصی می‌یابد با دوستان بودن موجب می‌شود که فرد بیشتر از سابق از خانه غیبت کند. به نظر می‌رسد که دخترها بیش از پسرها دوست دارند که به خانه برگردند، درحالی‌که پسرها گردش رفتن را بیشتر دوست دارند. دختران به ملاقات‌های شبانه روزی تلفن‌های طولانی درباره پسرها و فرم‌لباس علاقه می‌آورند و به روابط و گفتگوهای خصوصی بیش از پسران اهمیت می‌دهند.

دختران بیش از پسران به عشق صورت آرمانی می‌دهند؛ زیرا مدت‌زمان بیشتری غریزه خود را به وسیله تخیل و رؤیا راضی نگه می‌دارند به عبارت‌دی‌گر دختر به عشق بیش از معشوق توجه دارد. معشوق به‌آن‌های بر اساس تمایلات عاشقانه دختر به کمک تاروپود خیال برای خود دنیایی رؤیایی می‌سازد محتوای آن‌گونه رؤیای‌پردازی‌ها برحسب علاقه نوجوان و محیط تربیتی از متفاوت است خودشیفتگی دختران قوی‌تر از خودشیفتگی پسران است (معظمی، ۱۳۸۲، ص ۴۸) با توجه به همین اثرپذیری است که مینا ترک خانه را در اثر متشنج شدن محیط خانه این‌گونه بیان می‌کند: «روزی که دعوا من شد رفتم پیش نگار، اونم مته من بود کسی قبولش نداشت، اون بهم گفت چی کار کنم» و یا اولین تجربه بیرون بودن از خانه را به پیشنهاد دوستش بازگو می‌کند: «با هم رفتیم مغازه دوست پسرش، یه جایی اون پشتا داشت می‌شد شب رو راحت راحت خوابید می‌گفت برم شبا پیشش». تجربه‌ای که به نظرش اگر شرایطش چندان خوب نبود حداقل آن را بهتر از خانه توصیف می‌کند: «اون شب شب بدی بود شایدم خوب بود حداقلش بهتر از خونه بود، به خودم می‌گفتم آگه بد بود که نگار اینجا نمی‌موند» هم‌چنین یکی دیگر از این دختران می‌گوید: «یه روز دوستم بهم گفت برا این‌که بهت گیر ندن راستشو نگو کجا میری چه لزومی داره برا هر چیزی اجازه بگیر، دوستم یه خط در میون اینکار رو می‌کرد حالشم بهتر از من بود».

بخشی از تجربه زیسته این دختران جوان برای ترک خانه برگرفته از حس هیجان خواهی نارسی است که از طریق محدودیت‌های خانوادگی انتخاب می‌کردند چنانچه نیلوفر می‌گوید: «ای‌ن‌که شب نیای خونه و همه نگران بشن حس خوبی بهم می‌داد» و یا تجربه برخی کارها شاید لذتی جالب را برایشان ایجاد می‌کرد که در اثر ساختار محیطی به دست نمی‌آمد؛ مریم از این تجربه می‌گوید: «به نظرم حس خوبی بود موتور سواری، اولین بار بود که سوار می‌شدم هم برام جالب بود و هم سرگرم‌کننده بود فکرشو بکن خودم داشتم رانندگی می‌کردم و دیگه خبری از ترس از اونا نبود».

## خود تفسیری انگاره باورها

این کد تبیینی دربردارند کدهای تفسیر «چرخش در باورمندی‌ها»، «جبر انگاری» و «نارسایی مذهبی» است. دخترانی که به نحوی خانه را ترک کرده‌اند به علت این‌که سلطه نظام خانوادگی را به سطح وسیع‌تری در نگاه الهی نیز تسری می‌دادند؛ در بیان تجربیات زیسته خود هویت زنانه‌شان را با باورهای معنوی نیز پیوند زده بودند. چنانچه مریم می‌گوید: «دل‌م می‌خواست بابا و مامانم خودم انتخاب کنم نه این‌که زوری من تو خونه‌ای دنیا پیام که همه

چیزش مجبوره» و سودا نیز این‌گونه شاکی بودنش را بیان می‌کند: «به خودم میگم چرا منو به دنیا آوردن وقتی دوسم نداشتم، همش از دست خدا شاکی‌ام». این نوع تسری بیانگر نگرش جبری‌انگاری است که همه زندگی آنان را اشتغال کرده است مثلاً بیان نیلوفر که از دوران کودکی اش بیشتر رضایت دارد تا حال اکنونش: «وقتی که هشت سالم بودم بیشتر خدا رو دوس داشتم الان دیگه حسش نمی‌کنم کجای زندگی من بود» و یا به نقل از همسالانش دیگر باوری به خدا ندارد و یا معنای خدا در تجربه زیسته او تغییر کرده است: «مینا رأس می‌گفت خدا و همه این چیزا الکیه نمیدونم شایدم باشه ها ولی سرنوشت من همینه بود قرار نبوده من بهتر از این بشم».

تحقیقات نشان می‌دهد یکی از اموری که در تحمل دشواری‌ها به انسان کمک می‌کند باورهای دینی و گرایش مذهبی است و این امر با اختلالاتی چون افسردگی و اضطراب و در نتیجه کج‌رفتاری‌ها ارتباط دارد. (گوریکان و همکاران، ۲۰۰۲) هم‌چنین در مطالعات به دست آمده که رفتارهای خشونت‌آمیز با افراد سبب می‌شود جهات رفتارهای معنوی در آنان کاهش پیدا کند، ولی نوع نگرش آنان در باورهایی چون اعتقاد به خدا دچار تحول معنایی می‌شود؛ مثلاً در کنشگران جوانی که در اثر رفتارهای خشونت‌آمیز خانواده، ترک خانه کرده‌اند این عبارت دیده می‌شود: «اصلاً به خودم گفتم خدایی نیست خب آگه بود اینقد من بدبختی نمی‌کشیدم این دنیای زورکی رو همش باید تحمل کنم» این تحلیل نیوشا ناشی از حسی است که از تسلط قدرت اعم از خانواده و نهادهای اجتماعی در خود احساس می‌کند. همان‌طور که بلومن معتقد است تجربه و مظاهر قدرت به‌عنوان اموری بدخواه و بداندیش باعث می‌شود که قربانیان در اعتماد کردن به خدا دچار مشکل شوند (بهرامی احسان، ۱۳۸۶، ص ۱۴۷).

اعتراض به سلطه قدرت در سخنان نیلوفر نیز دیده می‌شود آنجا که حتی از زن بودن خود نیز اظهار نارضایتی می‌کند و این حس را به خداوند نسبت می‌دهد: «الان وقتی فکرشو می‌کنم میگم کاش خدا منو پسر آفریده بود خیلی مشکلات الانو نداشتم؛ هر چه سرم اومد برای این بود که من دخترم». آذر نیز رفتار خشونت‌آمیز والدین را در تفسیری خود محورانه به قدرتی بالاتر پیوند می‌زند و می‌گوید: «دست سنگینش همش تو ذهنه انگار تازه اون کتکا رو زده (منظورش پدرش بود) دنیای مسخره‌ای خدا درس کرده». افزون بر این، فهم نارسا از مفاهیم مذهبی در این دختران سبب می‌شود مریم در تجربه‌اش این درک را این‌گونه بیان کند: «وقتی که تصمیم گرفتم خونه رو رها کنم و برم بیشتر رو اون انرژی فکر می‌کردم که تو همه حالات برام ایجاد می‌شد اون انرژی بهم می‌گفت باید این کار رو بکنم» یا آذر برای ارتباطش با فرد مورد علاقه‌اش این تجربه را نقل کند: «من وقتی باهاش رفتم (دوست پسرش) تو قلبم حسی بهم می‌گفت کارم اشتباه نیست. من شنیدم که دین و این چیزا تو قلب آدمه قرار نیست حتماً بخوای بیرون دنبالش بگردی. من همیشه به این حسم اعتماد داشتم».

## تحلیل و بررسی

پژوهشگران در مورد دخترانی که خانه را ترک کرده‌اند و با برچسب «دختران فراری» بیشتر شناخته شده‌اند؛ در کشور ما به انحاء مختلف، به بررسی ابعاد و علل این مسئله مهم پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که امروزه می‌توان از عوامل

فردی، اجتماعی، روان‌شناختی مؤثر در این پدیده سخن گفت و رابطه این عوامل را با ابعاد دیگری چون راه‌کارهای و پیامدهای ترک خانه نیز همراه کرد.

بررسی این مطالعات به‌عنوان پیشینه بحث، نشان داد که در این مطالعات بررسی عوامل ساختاری بیشتر موردتوجه بوده است؛ اما واکاوی عاملیت این پدیده بر ساختار جنسیت دختران نوجوانی که در فرایند ترک خانه دچار آسیب شده‌اند، موردتوجه قرار نگرفته است.

مطابق آنچه از طریق مشاهده مشارکتی و گفتگوی با این افراد در این تحقیق به دست آمد قبل از ترک خانه و بعد از ترک خانه، هویت زنانه این دختران دچار آسیب شده است. درون ساختار خانواده، زمینه شکنندگی این امر را فراهم شده، بعد از ترک خانه نیز در اثر پیامدهای منفی و طبیعی رخ داده، زنانگی در این افراد یا به کلی تضعیف شده و یا دچار بازنگری غیرساختاری شده است.

همان‌گونه که برخی جامعه‌شناسان معتقدند ساختار و عاملیت دو عامل جدا از یکدیگر نیستند، بلکه ضمن ارتباط بریکدیگر اثر می‌گذارند. به نحوی که هر کنش اجتماعی، دربردارنده ساختاری است و هر ساختاری به کنش اجتماعی نیاز دارد؛ از همین روست که در پدیده ترک خانه توسط این دختران، در اثر عاملیت خانواده، رفتاری بروز داده شده که این کنش را رقم زده است.

همان‌گونه که در تجربیات این دختران نیز وجود داشت نظام خانواده، ایده‌های خود را از طریق جنسیت غالب تعریف کرده، حتی زنانگی نیز در ارتباط با همین جنسیت غالب بازتعریف شده است؛ این کنشگران در فرایند رها شدن از این عاملیت، به نفی ساختاری سلطه موجود پرداختند. امیال و خواسته‌های آنان به جای در میدان بودن، سرکوب می‌شد؛ به‌نحوی که از تفریحات و بازی‌های تعریف‌شده جنسی در کلیشه‌های سنتی، به گریز از پدرانگی و حتی نفی خود جنسیتی زنانه رسیدند.

هم‌چنین در این تجربیات حصار ساختگی سنتی نفی می‌شود تا بار دیگر خود را هویت تازه ببخشند؛ اگرچه نتیجه این رها شدن‌ها، آن‌گونه نیست که مطلوب آنان به دست آید؛ زیرا وارد شدن آسیب بر زنانگی در فرایند ترک خانه مورد رضایت هیچ‌کدامشان نبود؛ این‌که دیگر حاضر نیستند زنانگی‌های خود را تکثیر کنند و به مفهوم مادری، دختر بودن و احساس زن بودن خود افتخار کنند؛ پیامد مهم عاملیت خانواده و رفتار خطی و ایستای جنسیت محوری است که توسط جامعه نیز بسط داده می‌شود. این کنشگران اگرچه در باورهای معنوی خود چندان عمیق نیستند؛ اما در اثر همین تفکر درختی است که مفهوم سلطه ادیپی را به نگرش الهی نیز تسری می‌دهند و نوعی جبرگرایی بر آن دامن می‌زند و به‌نوعی خود تفسیری در باورمندی‌های می‌رسند. در اثر همین امر، شخصیت تعریف‌شده از این افراد نوعی «خودانگاره القایی» را بر ساخته کرده که در اثر عواملی چون «انزواگری شخصی»، «فقدان خودباوری»، «تقلیدپذیری از همسالان»، «هیجان خواهی نارس» ایجاد شده است.



قلمرو زدایی، خصلت ایستایی و خطی تفکر سنتی خانواده را شکسته و این کنشگران را به سمت تکرار هویتی کشانده است چیزی که در پیوستار خود به جای بازاندیشی صحیح در هویت، زنانگی آنان را تضعیف کرده است.

نکته مهمی که در محقق در فرایند مشاهده مشارکتی خود با این کنشگران تجربه نموده این است که چرخش در باورمندی‌های این افراد، ریشه در فهم نارسای مذهبی آنان داشت. انتقال تجربیات تلخ خود به انگاره‌های مذهبی، پذیرش جبرگرایی بودن را در آنان تقویت می‌کرد؛ از همین رو با تفسیر القایی خود، سعی داشتند «زن شدن» و زیستن به‌گونه‌ای دیگر را بر ساخته کنند. با توجه به این مهم، محقق پیشنهاد می‌دهد که در برخورد با این افراد بعد از ترک خانه، جهت تقویت زنانگی آسیب‌دیده‌شان، باورهای پایه در آنان معنایابی شود؛ بدین معنی که با بازاندیشی خود واقعی در مسیر درست، تفکیک میان سلطه جنسیتی فرهنگی اجتماعی بر ساخته و سلطه الهی به نحو شایسته صورت گیرد.

تقویت و یا بازسازی این باور نیز در بستر خانواده، محیط آموزشی و اجتماعی قابل تأمل است. این بازآفرینی و گاه پیشگیری از شکنندگی و آسیب‌پذیری نظر به جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی و کسب هویت جنسی در بستر اصلی خود که همان خانواده است، صورت می‌گیرد. این تأکید در مطالعه بر این افراد به‌صورت خاص مغفول مانده بود.

نظر به این‌که الگوی مطلوب جامعه‌پذیری نقش‌ها، تابع الگوی مطلوب نقش‌هاست و تأیید پذیرش تمایز جنسیتی هر قدر باشد در الگوی جامعه‌پذیری نقش‌ها، باورمندی به تمایز تکوینی و تبعیت هنجاری انعکاس دارد؛ از این رو لازم است تا با تبیین نگاه صحیح دینی در این فرایند عمل نمود. بدین صورت که اسلام با این‌که درجه‌ای از تفکیک جنسیتی نقش‌ها را تأیید می‌کند؛ الگوی دینی جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی نیز در همان شیوه رقم می‌خورد. در چنین شرایطی هویت‌های جنسیتی بدون آسیب و شکنندگی، جهت ایفای نقش‌های محول شده قابل بازیابی است؛ اما چنانچه در تجربه و فهم کنشگران خانه سلامت هم به‌صورت نمونه اشاره شد، نحوه کش خانواده‌های این افراد در برخورد با جنسیت سبب آسیب‌دیدگی هویت اصلی این افراد و به تبع آن، نقش‌های زنانگی آن در پیوستار زندگی شده بود. افزون بر این، در رویکرد و بینش اسلامی، اصول و شیوه‌های تربیتی و برخورد با دختران و پسران اگرچه کاملاً یکسان نیست، اما مغایر نیز نخواهد بود؛ بلکه با در نظر گرفتن ارزش‌ها و احکام دین و برحسب مورد، تصمیم‌گیری توصیه شده است؛ درحالی‌که واکاوی فهم دختران مورد مطالعه، نشان داد والدین به‌ویژه پدران در یک نگاه سنتی برآمده از الگوهای کلیشه‌ای بدون توجه به الزامات، توصیه‌ها و روش‌های صحیح تربیت دینی، زمینه شکنندگی هویت زنانه این دختران را رقم زدند.

دختران خانه سلامت، در یک تعارض میان نقش‌های جنسیتی خود و انتظارات فرهنگی و تنش‌های خانوادگی -محیطی قرار گرفته بودند و ناهمسانی میان این موارد، سبب بروز خودپنداره ناصحیح روان‌شناختی شده بود و آنان را به سمت اثرپذیری از گروه همسالان و هیجان‌خواهی نارس سوق می‌داد؛ درحالی‌که اگر رفتار فرد در راستای زنانگی یا مردانگی به رسمیت شناخته می‌شد و یا مطابق آموزه‌های دینی، ارزشمند تلقی می‌شد؛ ایفای نقش‌های جنسیتی و بروز هویت زنانگی، با موفقیت کامل همراه بود، ولی در صورتی که کلیشه‌های فرهنگی و رویکرد

اجتماعی، فرد را در غیر مسیر جنیتی خود بکشاند و فرد نتواند انتظارات متناسب با هویت خود را برزو دچار دچار بحران هویت جنسیتی می‌شود که اختلال عملکردی و مسائل دیگر را به همراه خواهد داشت. این نمونه از بحران هویت جنسیتی در دختران مورد مطالعه در قالب شکنندگی و آسیب دیدگی نقش‌های جنسیتی مشاهده شد.

بنابراین در رویکرد دینی با پذیرش حداقلی از تفاوت‌های طبیعی، خواه‌ناخواه مرزی به نام جنسیت میان خودپنداره هویتی زنان و مردان ایجاد می‌شود که هویت زنانه و مردانه را رقم می‌زند و نفی ارزشمندی این نقش‌ها، برخوردهای کلیشه‌ای نامعقول، تفسیرهای خودساخته از آموزه‌های دینی در محیط خانواده و اجتماع معضلی به نام دختران فراری را به بار می‌آورد که ترمیم هویت از دست رفته آنان در صورت امکان، نتایج رضایت بخشی را در پی ندارد.

## منابع

- استور، آنتونی، (۱۳۷۳)، *نسل‌کشی و انگیزه و ویرانگری در انسان*، ترجمه پروین بلورچی، تهران: نشر روایت.
- ایمان، محمدتقی، (۱۳۹۰)، *مبانی پارادایمی روش‌های کیفی و کمی تحقیق در علوم انسانی*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بهرامی احسان، هادی و سحر طاهباز حسین‌زاده، (۱۳۸۶)، *مقایسه آزار دیدگی، سلامت و جهت جهت‌گیری مذهبی در دختران فراری و عادی شهر تهران*، شماره ۴۷، ص ۱۴۳-۱۵۸.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۴)، *زن در آیین جلال و جمال*، چاپ دهم، قم: نشر اسراء.
- داوری و سلیمی، علی محمد، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی کج‌روی*، کتاب اول، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- رابرتسون، یان، (۱۳۷۴)، *درآمدی بر جامعه: با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی ستیز و کنش متقابل نمادین*، ترجمه حسین بهروان، ج ۲، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- رابینگتون، ا. واینبرگ، م. (۱۳۸۳)، *رویکردهای نظری هفت‌گانه در بررسی مسائل اجتماعی*، ترجمه صدیق سروستانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ریتزر، جورج، (۱۳۸۲)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۸)، «قبض و بسط حقوق زنان»، زنان، شماره ۵۹.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۹۸۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مرسسه العلمی.
- کار، مهرانگیز، (۱۳۷۹)، *خشونت علیه زنان*، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

- کتاک، هانری فیلیپ، (۱۳۸۶)، *انسان‌شناسی: کشف تفاوت‌های انسان*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گرت، استفانی، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: دیگر.
- گولومبوک، سوزان و فی‌وش، رابین، (۱۳۷۸)، *رشد جنسیت*، ترجمه مهرناز شهرآرای، تهران: ققنوس.
- مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۷۸)، «*زنان، کتاب و سنت*»، زنان، شماره ۵۷.
- محمدپور، احمد، (۱۳۹۰)، *روش تحقیق کیفی ضد روش*، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد، (۱۳۹۲)، *روش تحقیق کیفی ضد روش*، ج ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- معظمی، شهلا، (۱۳۸۲)، *فرار دختران، چرا؟* تهران: نشر گرایش.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۷۹)، «*زن، مرد، کدام تصویر؟*»، زنان، شماره ۶۴.
- میشل، آندره، (۱۳۷۰)، *جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج*، ترجمه بهنام، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی.
- نرسیسیانس، امیلیا، (۱۳۹۰)، *مردم‌شناسی جنسیت*، تهران: انتشارات نقد افکار.
- هام، مگی و سارا کمیل، (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، تهران: توسعه.
- هولمز، ماری، (۱۳۸۶)، *جنسیت در زندگی روزمره*، ترجمه محمد مهدی لبیبی، تهران: افکار.
- یعقوبی، علی، (۱۳۹۳)، *نظریه‌های مردانگی با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناختی*، تهران: پژواک.
- Colebrook, Claire. (2006). *Deleuze, a Guide For the Perplexed*, Continuum, University of Minnesota Press London and New York: Colman, Felicity J(2005). *The Deleuze Dictionary*, ed. Parr Adrian, Edinburgh University Press, Edinburg
- Deleuze, Gilles and Guattari, Felix. (1987). *A Thousand Plateaus; Capitalism and Schizophrenia* translated and Foreword by Brian Massumi, Minneapolis, London
- Deleuze, Gilles & Guattari, Felix. (1994). *What Is Philosophy?* tr. Hugh Tomlinson and Graham Burchell, Columbia University Press, New York